

یهود ستیزی، صهیونیسم، و فلسطینی ها (۲)

نوام چامسکی - مترجم: ناهید جعفرپور

• در سال ۱۹۹۳ آمریکا و اسرائیل شروع کردند راه حل آفریقائی جنوبی را پیاده کنند - این مسئله بنام "روند صلح اسلو" خوانده شد. روندی که از سوی کبوتری رهبری کننده از سوی اسرائیل بنام شالومو بن - آمی خیلی دقیق طرح ریزی شده بود ...

یهود ستیزی، صهیونیسم، و فلسطینی ها (۲)
در سال ۱۹۹۳ آمریکا و اسرائیل شروع کردند راه حل آفریقائی جنوبی را پیاده کنند - این مسئله بنام "روند صلح اسلو" خوانده شد. روندی که از سوی کبوتری رهبری کننده از سوی اسرائیل بنام شالومو بن - آمی خیلی دقیق طرح ریزی شده بود
نوام چامسکی - برگردان ناهید: جعفرپور

ما می توانیم از اینجا تاریخ را همچنان مرور کنیم تا برسیم به شرایط کنونی. منظورم این است تا مقطع اشغال که از همان ابتدا بسیار سخت و خشونت بار بود. (باید توجه داشت که اسرائیل در محدوده امپراطوری خودش غالباً از جبران خسارات مصون مانده است).
اسرائیل سیاستی خشونت بار، فشارآمیز، و غالباً جنایتکارانه را دنبال نموده و می نماید. در مرحله نخست این خود تاکتیک های امپریالیستی قدیمی و آشنا است: حقیر نمودن، خوار کردن و مطمئن شدن از اینکه "عربووشی" (واژه عبری برای "نیگر" لغتی پست برای خوار کردن سیاه پوستان) اعتراض نکنند. در حالیکه اسرائیل به کمک ارتش آمریکا زمین ها و نخایر و خانه و آشیانه آنها را غصب نموده است اگر آنها اعتراض کنند، کتک خواهند خورد. این خود برنامه ای آمریکائی - اسرائیلی است که تا به امروز هم ادامه داشته است. همه چیز بر وفق مراد بود تا اینکه "عربووشی" ها سر بلند کردند و به اعتراض پرداختند و این "نیگر" ها شروع کردند به بمباران ما. در این لحظه همه از یک جنایت وحشتناک صحبت می کردند. مطمئناً این جنایت است اما نه اولین جنایت و نه آخرین و نه بزرگترین جنایت خواهد بود. برای ما هم کاملاً روشن بود اگر که قادر بودیم در آینه نگاه کنیم و برای اعمال خودمان از خودمان حساب بخواهیم.
مسئله را از جنبه سیاسی نگاه می کنیم. اگر "عربووشی" ها کتک بخورند و سپس از اعتراضشان دست بردارند آنوقت می توانیم در این باره صحبت کنیم. چیزی که به آن دیپلماسی می گویند. در رسانه های عبری همین اخیراً مقاله ای دیگر چاپ شد. این بار در مهمترین روزنامه یومیه ما یعنی نیویورک تایمز. این مقاله (از یکی از افسران سرشناس اسبق وزارت خارجه اسرائیل و معاون دانشگاه تلوید) از عبری به زبان انگلیسی ترجمه شده بود. در این مقاله نویسنده توجه را به این موضوع جلب می کند که نخست وزیر اسرائیل یعنی ژنرال آریل شارون استراتژی جدیدی را دنبال نمی کند بلکه وی همان استراتژی سال های ۷۰ و ۸۰ را دنبال می کند. استراتژی که آفریقای جنوبی را بعنوان سیاسی امنیتی تحت نظر داشت و بعد ها هم دیدیم که آنها آفریقای جنوبی را بعنوان مدلی انتخاب نمودند. مدلی که اسرائیل باید از آن کپی برداری می کرد.

آنچیزی که در آن زمان در آفریقای جنوبی اتفاق افتاد، تلاشی بود برای پیاده کردن به اصطلاح "بانتوستانس" - اداره مستقلانه منطقه بومی توسط خود سیاه پوستان. دولت آفریقای جنوبی در گودال عمیق نژادپرستی از جامعه بین المللی با این تصور کمک خواست که گویا دولت های زیر سازماندهی سیاه پوستان توانائی ادامه حیات دارند: رهبران همه سیاه پوست بودند. پلیس ها سیاه پوست بودند و مردم هم اکثریت سیاه پوست بودند. دولت برای اینکه از کمک های بین المللی برخوردار شود خود به این مناطق بومی کمک نمود. حتی تلاش شد برخی صنایع را در آن مناطق برقرار کنند تا بدین وسیله این مناطق بتوانند امکان ادامه حیات داشته باشند.

خوب، جهان همراهی نکرد. اما اسرائیل و مطمئناً دولت آمریکا با چشمانی باز مواظب تکامل اوضاع در آفریقای جنوبی بودند. (آفریقای جنوبی در آن زمان یکی از وابستگان آمریکا و بریتانیای کبیر بود. ۱۹۸۸ دولت آمریکا نلسون ماندلا و "آ. ان. س" را قوی ترین سازمانهای تروریستی جهان نام نهاده بود. کنگره آمریکا تلاش نموده بود تحریم هائی را بر علیه آفریقای جنوبی پیاده کند. تحریم هائی که دست آخر دولت ریگان باید مجوز آن را صادر می کرد. اما در سال های ۸۰ پشت درهای بسته روابط تجاری آفریقای جنوبی و آمریکا حتی شدیدتر هم شد. یک چنین بازی هم بریتانیای کبیر با آفریقای جنوبی نمود).

۱۹۹۳ آمریکا و اسرائیل شروع کردند راه حل آفریقای جنوبی را پیاده کنند - این مسئله بنام "روند صلح اسلو" خوانده شد. روندی که از سوی کیبوتزی رهبری کننده از سوی اسرائیل بنام شالومو بن - امی خیلی دقیق طرح ریزی شده بود. (وی وزیر خارجه زمان آهود باراک و همچنین رئیس سازمان تجارت کمپ دیوید بود): "هدف روند اسلو این است که فلسطینی ها را به نئولیبرال ها وابسته نماید". و این هیچ مفهوم دیگری ندارد جز "بانتوستانس" در مناطق اشغالی. (بن امی به کیبوتزهای بخش سیاسی اسرائیل تعلق دارد). در زمان روند اسلو، اسرائیل و آمریکا شروع کردند وابستگی نواستعماری را جا بیاندازند. وابستگی که سمبلش مدل بانتوستانس بود.

به موازات روند صلح اسلو ساختمان شهرک هائی که از سوی آمریکا تامین مالی می شد، همچنان ادامه داشت و در آخرین سال های حکومت کلینتون و باراک با سرعت بیشتری ساخته می شدند. ادامه برنامه شهرک ها همچنان بعد از پایان دوره این دولت ها هم ادامه یافت. شارون سیاستی دیگر را در پیش گرفت که با وجود اینکه در شکل گونه ای دیگر بود اما در محتوا دنباله رو همان سیاست بود. شهرک های اسرائیلی با چشم اندازی به آینده گسترده شدند. شما کافی است یکبار به نقشه نظری افکنید. نقشه ای را که از کمپ دیوید در دست است نگاه کنید. این منطقه از سوی آمریکا و بخش بزرگی از غرب به عنوان ایده ای استثنائی و دست و دلبازانه و پر شهامت دولت کلینتون و باراک ارزش گذاری شد. افکار عمومی آمریکا هیچگاه این نقشه را ندید. نایست هم می دید زیرا مردم باید برای این ایده استثنائی و خوب و قابل تحسین دولت کلینتون هورا بکشند. اگر فلسطینی ها هم کتک می خوردند خودشان مقصر بودند. افکار عمومی هیچگاه نباید حقایق واقعی را بداند. زیرا دانستن حقایق می تواند ارزش رهبران دلرحم و استثنائی ما را خدش ه دار کند!

در اسرائیل این نقشه علنی شد. تنها کافی است یکبار آنرا نگاه کنیم و بعد متوجه خواهیم شد که ارائه کمپ دیوید تا چه اندازه "دست و دلبازانه" بود و منظور بن امی از "وابستگی نواستعماری دائمی" چه بود. این نقشه انعکاس سیاست شهرک ها در زمان دولت پرس - رابین است. اسرائیل طبق این نقشه برای مثال هر آنچه را که در این نقشه بنام اورشلیم است برای خود برمی دارد. اورشلیم امروزی اما منطقه بسیار بزرگی است و هیچ قابل مقایسه با اورشلیم سال ۱۹۶۷ نیست. (مکانی که آنزمان در اثر زیرپا گذاشتن تصمیمات شورای امنیت سازمان ملل متحد از سوی اسرائیل بطور عملی اشغال شده بود).

در شرق جائی که بنام اورشلیم خوانده می شود، یک شهرک اسرائیلی وجود دارد (این شهرک به شهر "مال ادومینم" وصل می شود). این شهرک بطور واقعی تا "یریحو" ادامه می یابد و مخصوصاً تنها به این خاطر تاسیس شد که نوار غربی را به دو قسمت تقسیم کند. نقشه ساختمان شهرک دیگری در شمال در دست اجراست که به شهرک اسرائیلی آریل می رسد و از آنجا گذشته و باید قسمت شمالی را هم بدو قسمت تقسیم کند. در نتیجه این اقدامات سه محل کنترل اصلی به وجود می آید: یکی در شمال که نابلس را دوره می کند و دومی در مرکز رامالا و سومی جنوبی با بخش هائی از بتلهم. این سه بخش از یکدیگر جدا از بخش شرق اورشلیم افتاده بودند. جاهائی که قاعدتا می بایست تحت کنترل فلسطینی ها بماند. (اورشلیم سنتا مرکز زندگی فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی فلسطین بوده و حقیقتاً حتی مرکز کل منطقه بوده است). آن چه که به غرب اردن ربط پیدا می کرد، ۴ مرکز کنترل در نظر گرفته شده بود. جدا از نوار غزه که پنجمین کنترل گاه بود. در آن زمان هنوز سرنوشت غزه مشخص نبود. بله این آن پیشنهاد خارق العاده بود. حالا می بینید که چرا این نقشه در آمریکا علنی نشد. باید جوری توجیه می شد که گویا کلینتون و باراک آنزمان اوضاع کمپ دیوید را بهبود بخشیده بودند. قبل از کمپ دیوید فلسطینی ها در غرب اردن در ۲۰۰ محیط جداگانه تقسیم شده بودند. (برخی مساحت ها تنها چندین کیلومتر مربع بزرگ بودند و موقعیت فلسطینی ها طوری بود که در محاصره قرار داشتند و جاده ها بسته بود. در واقع هدف اصلی این بود که آنها را خوار و حقیر کنند).

سپس این مساحت ها از ۲۲۷ به ۴ مساحت تقلیل داده شد و این خود یک قدم به جلو بود. قدمی در مسیر آن مدل و راه حل آفریقا جنوبی. بخاطر بیاورید آنچه که من در بالا در باره بانتوستانس آفریقا جنوبی گفتم. (حال هر کس هر طور که می خواهد فکر کند). این بانتوستانس ها حداقل برعکس آنچه که به فلسطینی ها داده شد، قابل زندگی بودند و ادامه بقا را ممکن می ساختند.

طبق قراردادهای اسلو می بایست ادارات تازه تاسیس شده خود مختار فلسطینی همان نقش را ایفا کنند که برای منطقه خودمختار سیاه پوستان آفریقای جنوبی (هوم لند) فکر شده بود. مهمترین مسئله برای آفریقای جنوبی امنیت مردم سفید پوست بود. یعنی اینکه سفید پوستان را در مقابل سازمان های به قول آنها "تروریستی" چون سازمان نلسون ماندلا و سازمان "آ.ان.اس" محافظت کنند. همزمان همین سفید پوستان این حق را بخود می دادند که سیاه پوستان را بمباران کنند. این ماجرا هم درست همان ماجراست.

اما اگر عربها جواب این تیراندازی ها را بدهند به عنوان تروریست معرفی می شوند. همین ماجرا برای بانتوستانس فلسطینی صادق است. طوری برنامه ریزی شده بود که اداره خود مختارانه فلسطین با خشونت و فشار پیش رود. چیزی که آمریکا و اسرائیل می خواستند بسیار دقیق بود. انتقاد آنها به عرفات این بود که او می بایست جنایتکار و خشن و ... باشد تا بتواند مردم را کنترل کند و از وابستگی نواستعماری آنها پشتیبانی کند. نخست وزیر رابین کمی بعد از روند اسلو خیلی باز و صریح به رسانه های عبری گفت: "می بینید اگر ما کنترل امنیتی را به ماموران خودمختار فلسطینی بسپاریم آنها در این موقعیت قرار می گیرند که مردم را کنترل کنند و بدون اینکه به دادگستری کل یا سازمان های حقوق بشر یا مادران و پدرانی که شاید دوست ندارند آنچه که فرزندانشان انجام می دهند، توجه ای کنند".

و اگر هم عرفات پول سرمایه گذاران اروپائی را از آنها می گرفت و یا ماموران خودمختارش در غزه در ویلا زندگی می کردند در حالیکه مردم گرسنگی می کشیدند، هیچ اشکالی نداشت تا زمانی که آنها کار خود را انجام می دادند و مردم را کنترل می کردند و نظم نواستعماری را سرپا نگه می داشتند. با زبانی دیگر مطمئن می شدند که به مردمی که بحساب می آیند ضرری وارد نشود.

بله آنها اجازه دارند (آمریکا و اسرائیل) "نیگرها" (منظور سیاه پوستان) را بمباران کنند ولی خودشان زخمی نمی شوند. این سیاست دولت کلینتون بود. سیاستی که تا زمانی ادامه داشت که "نیگرها" بالاخره بلند شدند و قیام کردند. بعد یک میلیون گلوله به آنها اصابت شد. هلیکوپترها آنها را بمباران کردند و بخاطر یک تک تیر دو ساعت آتش بروی آنها بسته شد.